

و در عوام اشتهار دارد که عقرب کاشان غریب را نمی‌گزرد بنا بر این چون شب شود کسی که غریب باشد با آواز بلند می‌گوید که من غریب غریب و این سخن را بمنزله افسون کردم دانند + شبی من و جمعی از مرده کاشان که مسیحای کاشی هم از آن جمله بود در خدمت علامی بودیم چون وقت خواب رسید حضرت علامی با آواز بلند فرمود که من مسیحای فسائیم غریب غریب شما دانید و مسیحای کاشی خود +

### ۹ - الفاضل الکامل کمال الدین حسینی الفسائی

از افضل شاگردان حضرت علامی مسیح الانام فسائی بود توفیق استفاده از بسیاری علماء اعلام دریافته بمساعدت الطاف الهی و کمال استعداد ذاتی بهراقی مجدد و علا و اعلی رتبه علم و تقوی صاعد گشته کاشف معضلات اوائل و حلال غوامض مسائل بود و در علوم منقوله تتبع کامل و در معقولات قسطی وافی حاصل نموده تا پایان عمر سعادت ورجام بافاضه افاضل و تحریر قواعد و مصنقات عالیه اهتمام می فرمود و از مآثر قلم مشکین رقم او کتاب شواهد است که بر مطول نوشته و در مقام خود مثل آن نسخه تدوین بیافته و حاشیه بر معالم اصول تحریر فرموده و رساله شریفه دیگر که در حل شبهات کاتبی قزوینی نوشته راقم حروری کتاب مغنی اللیب را با تفسیر صغیر عروة الاسلام شیخ ابوعلی طبرسی عایه الرحمه و بعض مقاصد دیگر در حضور باهرالنورش قرائت و استفاده نموده تا آنکه هنگام محاصره اصفهان در سال یکهزار و یکصد و سی چهار بدار الترار و جوار رحمت آفریدگار مقام اختیار فرمود چون از بدایت تحصیل پرورش یافته حجر تربیت حضرت علامی علیه الرحمه بود نهایت خوش تقریر و نیکو تحریر و در شعر و اشا انگشت نما و ید بضمی نمود تنبیح قصیده خاقانی را که صدرش اینست

## مصرع

دل من پیر تعلیم است و من طفل زبانداش  
 خوش بسامان فرموده و به صیقل اندیشه زنگ از دل‌های سخن  
 سنبجان زدوده و اشعار متفرقه دیگر نیز دارد که معدودی از آن را درین  
 صفحه می‌نگارد .

## اشعار

خوش آن زمان که دلم گامیاب عزالت بود حصار عافیتم از کمند وحدت بود  
 وله

زاستغنا تغافل دیشکرم کردازین عافل که صید لاغر من در کمین صیادها دارد  
 وله

بکش بسوز که عاشق شدن جزاش اینست  
 کسی که دل تو ظالم دهد سزاش اینست

## ایضا

آب بگرود دل و از سینه می‌آید برون یار تا از خاله آئینه می‌آید برون  
 وله

گرد کلفت در دلم از بس بخود پیچیده است ناله ام چون گردباد از سینه می‌آید برون  
 وله

ز دوستان گرامی جدا فکند مرا ز بیوفائی دوران بیمدار میسر  
 نه خون گذاشت بدل سی بدیده قطره اشک  
 ز باد دستی هر گان اشکبار میسر

## ۱۰. جامع النضائل المیرزا علیخان تلمیذ الرحمة والغفران

از اعظام بلده گلپایگان و از مستفیدان رئیس العلماء آقا حسن خواستاری بود، فضائل صوری و معنوی آراسته ذهن دقیقش کشف غواض حقائق و سلیقه مستقیمش در هر فن باستقلال و باستحقاق فائق، تعلیمات شریفه و فوائد ارجمند دارد و در شعر و اشعار افاضت مآب، بغایت دقیقه سنج و نکته یاب بود، هنگامیکه از اصفهان عزم گلپایگان داشت بمثل والد علامه اعلی الله مقامه آمده روری مقام نموده وداع فرمود. در آن ایام فقیر را سعادت حضور ایشان حاصل آمد. دیگر چند سال هم بصفتای خاطر در گلپایگان زندگانی نموده در همان بلده بجنّت جاودان انتقال فرموده این چند بیت از نتایج طبع آن فاضل حمیده نضال است.

## اشعار

چون صبح در جوانی آگر پیر میشدم مانند آفتاب جهانگیر میشدم  
زین پیش بود قندل پرور شهرم هم آشیان آگر به پرتیو میشدم

## وله

گر چه همه در فعمد شهر قندی ز روی لطف مبیگرد ز سرخ خجالت هم

## وله

ببریز ز صدف من گشت دو عالم از بس به تماشای نو بالید نگاهم  
جز آنکه تو من پرتو دل خویش دیدم چندانکه درین آئینه گردید نگاهم

## وله

شب هجر بود فانوس بن چون شمع کافوری

فروزان استخوانم شد ز تاب گرمی تبها

## ۱۱- السيد العالم العامل الفاضل السيد مرتضى العاهلی

از احفاد امجاد سید الفقها و المحدثین سید محمد مشهور است که صاحب کتاب مدارک شرح شرایع است و آن فاضل عالی مقام صبیبه زاده شهید ثانی زنده جاودانی الشیخ زین الدین علی العاهلیست قدس الله روحه \* بالجمله مولد سید مرتضی ووالدش در دارالسلطنه اصفهان است \* او اکتساب علوم دینی و اقتناء معارف یقینیه در آن بلده فیض تو امان نموده از افاضل زمان بود بعلموم عربیت و فقه و حدیث که هیراث ایشاست ما هر و طبعش باشا و شعر قیاد و ( علم ) تخلص آن نقاره اکابر است \* پیوسته رقم هودت و اشفاق این سرا پا وفاق را بر لوح خاطر عربان ذخائر نکاشتی و هرگز قدم از پرستش و نوازش این خاکسار نکشیدی و دست از تسلیه خاطر فائر باز نداشتی تا آنکه لوای سفر به عالم نقابر افراشت و حسرت بی پایان و داع حرمان بر دل درمندان گذاشت این چند بیت از ایشاست \*

## اشعار

اوقات صرف دوستی عیبجو مکن با زشت روی آینه را رو برو مکن  
پیراهن دریده چو گل زینت تن است ز بهار چنک سینه خود را رفو مکن  
کم گشتگان بمنزل مقصود میرسند از خویش تا بروی جستجو مکن

## ایضا

کم نمیگرد در دریا هر چه در دست است چشم من تاملتوایی گریه کن در بست دل  
وله

از دل روشن چو صبح آفتاب میخواستم صاف از گرد کدورت سینه میخواستم  
وله

خورد را شمع و هر گل روئی مندم ما تو الهوس چو بلبل و پروانه مستم

بغله رخساره صد چو هستی میزدم گریه دعاغ استن بند قیام همداشم

### ۱۴ - الفاضل العتبر المولی محمد علی السکاکی الشیرازی

رحمة الله علیه

حاجری مدنی از فنون عامه و معجای نوحای شرفه و اخلاق  
وضله بود. در مخر اندیس دارالعلم شیراز بدعتش هر کول و مشربی  
صافی و آستامی و آوازی عجیب داشت. از شاگردان مایان حضرت  
علامی مسیح نامی که از رحمة و رضوان بود و ادراک صحبت بسیاری  
از علما و موجدان موده بصیقل هدایت و فیض سعادت زنگار کلفت از  
آئینه دایم زدوده از سخن دانذیر و حسن تفریرش فیض سحر گاهی هویدا  
و از ضمیر مهر تصویرش دم چون بخش مسحافی پیدا. تا این نیاز مند  
درگاه آکبر در شیراز بود پیوسته هنگام سحر گاه به فیض بخشی منزل  
قدر آمدی و تا رتبه ع نهار بمصاحبت گذرا پیدی.  
د فرقه او در احوال دایم

۱۵ - در سال ۱۲۰۰ هجری قمری که شامل حوال فرخنده سال آن صاحب منزل  
از شیراز در سال ۱۲۰۰ هجری قمری و آشوب شرار در سال یک هزار و یکصد  
و سی و پنج و بیست شرار آن قوم بد سگال در مراحل سین شربت شهادت  
حاصل شده در حبس حویلی مدفون گردید. اسکنه اللہ فی جواره. تخاص آن  
دفعه در سال ۱۲۰۰ (سکب) و خائف محمد امین سکاکی شیرازیست اشهر  
رشته دارد در آجمله این چند بیت است.

#### نظم

پراستی چو در دل منحل از جیب صبا افتد

نگردانی چو برگی فتنه در میخانه ها آید